

بسم الله التّور

الميزان خوانی جلسه پنجاه و دوم- سوره مبارکه زخرف-۱۴۰۰/۹/۹

- ادامه شرح سیاق آیات ۲۶- ۴۵ تا ابتدای آیه ۳۸

"بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ وَ صَلَّ اللَّهُ عَلٰی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ"

ادامه شرح سیاق آیات ۲۶-۴۵ تا ابتدای آیه ۳۸

جلسه ۵۲ المیزان هستیم، تفسیر آیاتی از سوره مبارکه زخرف و مباحث مربوط به ماجرای بنی اسرائیل و صهیونیسم.

ما تا سر آیه "أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ (۳۲)" را کار کردیم. که آن سوالی که کردند و اعتراضی که مشرکین کردند " وَقَالُوا لَوْلَا نَزَّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ (۳۱)" چرا بر یکی از دو مرد مکه و طائف که حالا توی شأن نزول ها و سبب نزول ها، هر کدام برای این دو مرد اسامی آوردند، چرا بر آنها نازل نشد؟ این آیه جواب میده به این اعتراض مشرکین و در واقع به این دلیل بی پایه و سست آنها. آیا آنها تقسیم کننده رحمت رب هستند؟ رحمت با توجه به آیات قبل که میگویند چرا بر دو مردی از مکه و طائف این قرآن نازل نشد؟ پس همیشه مبحث کاملاً خصوصی و اختصاصی نبوت.

و اما معیشت از ریشه "عیش" است "عَيْشَ"، عاش که اعلال میشه. جناب راغب در مفردات میگوید: عیش فقط در حیات حیوان استفاده میشه و دایره کوچکتری دارد از لحاظ معنایی نسبت به کلمه حیات. حیات هم در مورد جاندار به کار برده میشه و هم درباره خداوند و هم ملائکه. ولی عیش فقط برای جاندار یعنی انسان و حیوان و برای خدا و ملائکه استفاده نمیشه.

همچنین بحث "سخری" که از دیگر واژگان این آیه هست، از ریشه "سَخَرَ" با مصدر تسخیر، به معنای راندن قهری هر چیزی به سوی یک غرض مخصوص (قهری یعنی به جبر و به زور). سُخْرِي نام همون شیء است که مقهور ما هست و ما آن را به قهر به سمت غرض و هدفمون سوق میدیم. این هم از معنای "تسخیر".

این آیه جواب آیه قبل است که گفتند که چرا بر آن دو مرد نازل نشده. اینها می آیند یک مداخله ای می کنند در امر نبوت و در حکمهای خداوند، که خداوند با این آیه به آنها جواب قاطع و محکم میده. توی این دنیا مشرکین هستند، از ارزاق ارتزاق می کنند و خودشون جزو مخلوقاتند، یک ذره ای هستند از این عالم بیکران، توی یک مسأله بسیار مادی و کوچک از دیدگاه خداوند، یعنی رزق یک مسأله عادیه، توی مسأله ارزاق اینها هیچ دخالتی نمیتونند داشته باشند و هیچ ورودی ندارند، خیلی کوچک و بی ارج هست، چون زایل و ناپایداره، و آنها در همین مسأله کوچک هم نمی توانند دخالت داشته باشند و در واقع تقسیم ارزاق به دست خداوند است. حالا مسأله ای که از مسأله مادی رزق، که هزاران بار مهمتره و آن هم مسأله نبوت است و کلید سعادت بشر میباشد، اینها چطور به خودشون اجازه میدهند دخالت کنند؟ اینهایی که در تقسیم معیشت هیچ دخالتی ندارند، اما به خودشون اجازه میدهند در مسأله ای مهمتر و با عظمت تر ورود پیدا کنند، حکم بدهند، اعتراض بکنند یا مثلاً بگویند که چرا برای این دو مرد مکه و طائف نازل نشد. اینها انگار تعیین کننده شخص نبی هستند.

پس " أَهْمُ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ " " أ " استفهام هست، سؤالیه، اما به شکل انکاری . استفهام انکاری سؤالی است که جوابش کاملاً مشخصه و برای توییح این سؤال انجام میشه. " نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا " این دلیل " أَهْمُ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ " است که این ما هستیم که معیشت مردم را در زندگی دنیا تعیین میکنیم، قسمت میکنیم، اینها اختیاردار مسأله نبوت نیستند چون از تقسیم مسأله ی بسیار پایین تر از نبوت عاجزند . چطور میتونند راجع به مسأله نبوت نظر بدهند؟ چرا اختیار ارزاق به دست خود انسان ها نیست؟

سوال: سؤال کردند که مشخصه آن دو مرد چه کسانی هستند؟ بله، اسامی در روایات اومده. یکی ولید بن مغیره است و دیگری ابامسعود .یکی عتبه بن ابی ربیع و برخی گفتند ابن عبداللیل هست از طائف . هر کس یک فردی را نام برده است. ولید بن مغیره گفتیم کسی است که بحث سحر بودن قرآن را در دهان مشرکین برای انکار و تکذیب انداخت که خود این ولید دانش آموخته ی یهود هست و این تیپ حرفهایی که پشتش فکر هست، که در سوره مدثر میگوید " إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ (۱۸) " پشتش فکر بوده انگار که جلسات داشتند، توطئه هایی بوده، نشون میده که از آموزگارانی مانند یهود، اینها یاد گرفتند و این اعتراضات و این بهانه جویی ها مال آنهاست نه مال خود مشرکین.

عرض کردیم که بحث رزق چرا فقط به دست خداست و به دست انسان ها نیست؟ یک دلیل واضح این است که هیچ دو انسانی را ما نمی بینیم که در رزق یکسان باشند و هیچ انسانی را نمی بینیم که از رزق خودش راضی و قانع باشد و اگر قرار باشد که ارزاق به دست مردم و به دست خود انسان ها باشد، همه دوست دارند که بالاترین رزق را ازش برخوردار باشند و دارند تلاش می کنند رزق را حتی از دست کس دیگری خارج بکنند و به دست خودشون بگیرند . پس همین که رزق دست انسان ها نیست و اینها با هم اختلاف دارند، سطح مردم در برخورداری از رزق یکسان نیست، نشون میده که دست اینها نیست . چون اگر دست اینها بود، هیچ کس به دیگری رحم نمی کرد و این اختلاف ارتزاق هیچ وقت به چشم نمی خورد و اینکه اراده و عمل انسان ها در به دست آوردن رزق، یکی از شرایط و مقدمات هست و بقیه شرایط دست انسان نیست . یعنی ما فقط میتونیم اراده اش را داشته باشیم، ما میتونیم بخواهیم که رزقمون زیاد باشد ولی آیا در این قضیه موفق بشویم و اسباب برامون فراهم بشود، این دیگر دست ما نیست. همه این شرایط و اسباب حتی اراده انسان و مشیت انسان هم به خداوند متعال منتهی میشود . تازه اگر ما بیایم بحث های اینجوری را فقط به چشم مالی نگاه کنیم و حتی مسائل معنوی را و بحث های مقامی را هم اضافه بکنیم، دیگه خیلی مسأله وسیع تر و بسیط میشود . اگر آن درجات را و مقامات و صفات را اضافه بکنیم، پس کسانی که مقام بالاتر و درجات بالاتری دارند، میتوانند پایین دستان خودشون را تسخیر بکنند، تحت فرمان خودشون دربیارند . یک عده زیرک هستند، یک عده شجاعت دارند، یک عده همت دارند، یک عده عزم بالاتری دارند و یک عده ثروتی که بهشون رسیده دارند، یک عده قبیله خوش نام دارند، قوم صاحب جاه و جلالی دارند . اینها باعث میشود که درجات یک فرد، علاوه بر اینکه از رزق الهی هم برخوردار است، بالا و پایین بشود . و جمله بعدی که میگوید " وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا " به همین اشاره می کند . پس این دو تا جمله یعنی "نحن قسمنا" و جمله "رفعنا" ، ما اینجوری استفاده می کنیم که تقسیم کننده ارزاق مادی و معنوی، هردو، خداوند متعال است . بعضی گفته اند این " وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ " ممکنه عطف بیانی یا عطف تفسیری باشد، یعنی جمله قبلی را " نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ "

را بیاید تبیین و تفسیر بکند. بهش میگوییم عطف بیانی: یعنی اگر ابهاماتی دارد یا اگر مسائل ناگفته ای دارد جمله قبلی، این جمله بیاید آن را کامل بکند. کثرت حوائج انسان اینقدر زیاده که فرد فرد انسانها نمیتوانند همه آنها را در زندگی فردی خودشان، اون حاجات خودشان را برآورند. مجبورند چه کار کنند؟ برای اینکه حاجات و نیازها و خواسته ها شان برآورده بشود، با هم به شکل اجتماعی زندگی کنند. بعضیها قدرتشان بیشتر است، بعضیها زیرک تر و شجاع تر هستند، می آیند بعضی دیگر را استخدام می کنند، از آنها بهره می گیرند و حتی اساس زندگی خودشان را بر اساس تعاون و معاضدت (عضد یعنی پشتیبانی، نیرو، بازوی راست، کمکی) بنا میکنند. افراد اجتماع هر کدامشان هرچی که دارند، با افراد دیگر معاوضه می کنند. پس یک نوع اختصاص بینشان ایجاد میشود. مازاد فرآورده های خودشان را، مثلاً کالای صنعتی، خوراکی ها و غله را معاوضه می کند و حاجت خودش را با آن معاوضه برآورده می کند. حالا مثالهایی که علامه زدند، میگویند یکی از افراد اجتماع یک قناتی حفر کرده، آبی درآورده از آن و هر چه که از آن آب زاید است علاوه بر مقدار حاجتش، به دیگران میدهد، مازادش را کالا و آذوقه میگیرد، هم قنات دار صاحب آب است و هم دیگری، هم این صاحب آذوقه است و هم دیگری. پس این نوع زندگی باعث میشود هر فردی توی زندگی در کاری که تخصص دارد، خبره بشود، پیش برود و آن کار را به بهترین وجه ممکن انجام بدهد. هر چه که خودش لازم دارد، از آن تخصصش بردارد و بقیه را نگه دارد برای احتیاج دیگران و برای خودش سود جمع می کند. این رابطه اجتماعی که هست، میشود

"وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ"

معیشت کلا به معنای این هست که هر چیزی که زندگی انسان را تشکیل میدهد اعم از خوراکی و پوشاک و مال و مقام و هر چیزی که زندگی انسان وابسته به آن است. در رأس میشود مال و به تبع میشود چیزهای دیگر علاوه بر آن مال.

و اما آیه بعد **"وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لَبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ (۳۳)"** این امت واحد را ذیل آیه ۲۱۳ و ۲۱۴ سوره بقره کاملاً علامه باز کرده اند و یک نظر جالبی ایشان دارند، اینکه این امت واحد، کاملاً زندگی اجتماعی انسان است. یعنی اختلافات کاملاً مادی که بعد از آن، بحث نبوت پیش میاد. بله، **"كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً"** اول اینها یک مجتمع انسانی هستند بعد کم کم دعواشون میشود سر اینکه، کی زمین بزرگتری است؟ کی مال بیشتری دارد؟ چه کسی خوراکی بیشتری بدست آورده است؟ چه کسی زور بازوی بیشتری دارد؟ ببینید کاملاً مسایل دنیوی. بعد برای حل این مسائل دنیوی دین آمد وسط. خیلی جالب است، اینجا بحث علامه به این شکل میباشد که اصلاً بحث انبیا اینجوری اومد، که انسان برای اینکه بتواند حتی در سطح اجتماعی عدالت را برقرار کند، باید حتماً از طریق دین وارد بشود، انبیا آمدند وسط. پس درباره امت واحد میتوانیم دوتا نظر بگوییم. علامه اول آمده نظر یک سری از مفسران را بیان کرده، گفته منظور از این که مردم امت واحد هستند (مفسرین گفتن و علامه نقد کرده)، اینه که در یک سنتی مجتمع هستند. یعنی بیاییم اصلاً معنوی فکر کنیم و آن سنت، کفر به خداست. یعنی اینقدر که تمایل به کفر دارند، تمایل به توحید ندارند و خیلی جمله عجیبیه. میگوید اگر این نبود که مردم چون ببینند تمامی زینتهای زندگی دنیا در دست کفار هست و مومنین محرومند، کافر می شدند. ادامه جمله، خدا میگه فقط به این دلیل من کفار را از همه نعمات برخوردار میگردم، اما الان این کار را نمی کنم. چرا؟ چون مردمی که به قول معروف

عقلشان به چشمشان است، به محض اینکه ببینند کفار از همه نعمات برخوردارند، حتی مومنان، فوری به سمت کفر گرایش پیدا می‌کنند و این همون چیزی است که الان مشاهده می‌کنیم. و در ذهن عوام و کسانی که عقلشان به چشمشان است، اونی که انگار با خدا فاصله بیشتری دارد، اوضاع مالیش بهتر است. این کم کم یک عده افراد را به این ایدئولوژی سوق میدهد که در ایمان به خدا، هیچ سودی نیست. هیچ ثروتی و هیچ مایه معیشتی برایشان فراهم نیست. در حالی که آیه دیگری داریم که اگر اهل زمین ایمان می‌آوردند، برکات را برایشان می‌گشودیم. اگر اهل قریه‌ها و اهل زمین ایمان و تقوا داشتند، چه اتفاقی می‌افتاد؟ "وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۹۶)" ولی اینها چه کار کردند؟ اینها تکذیب کردند. پس چون مردم عقلشان به چشمشان است، اگر ما به این کفار ثروت می‌دادیم، بیش از اینی که الان هستند متنعم میشدند، دیگه وای به حال مردم مؤمن، آنهایی که درجات ایمانشان بالا و پایین میشود و با هم فرق می‌کند.

و اما احتمال دوم که نظر علامه به این نزدیک تر است، توی سوره بقره هم اشاره کرده و ممکن هم هست که مراد از امت واحده بودن مردم این باشد که همه مردم در برابر اسباب و عوامل بهره‌های زندگی یک نسبت دارند و در این نسبت فرقی بین مؤمن و کافر نیست، پس هر کس منتهای سعی خودش را در طلب رزق به کارمی‌بندد. خوب الان شما می‌بینید که چرا کافران از نعمات دنیا به ظاهر بیشتر برخوردارند. برای اینکه به طور اتفاقی این کفاری که ما می‌گوییم یا مشرک یا غیر مسلمان، برای اینکه اقطار آسمان و زمین در دست اینهاست، بر اساس کدام سوره و آیه؟ یعنی برای به دست آوردن ثروت و مقام و موقعیت دنیوی یک راهش ایمان و تقواست " ... وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا (۲) وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ (۳) " یک راه است. یا "وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا" یک راه است، اما راههای دیگری هم خدا قرار داده علاوه بر ایمان، که از این دنیا بهره مند بشوند که سوره الرحمن دقیقاً به این اشاره می‌کند " يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ (۳۳) " سلطان دست اینهاست. اینها راههای کسب ثروت و درآمد و مقام و موقعیت را بهتر از من و شما بلد هستند و این خیلی تعجیبی نداره و چیزی که الان داریم به چشم می‌بینیم. یا زرنگ ترند یا ظالم هستند یا اقتصادشان از ما قوی تر هستند. به هر حال چیزی که ما با چشم می‌بینیم، از ما بهتر هستند. پس معنای دوم هم علامه به کار می‌برند. می‌گویند هر کس سعی خودش را در طلب رزق به کار می‌برد چه مؤمن باشد یا کافر. دیگه اینجا فرقی نمی‌کند، یعنی ایمان در کسب نهایت رزق خیلی مستقیم نیست در این آیه، ما باید از آیات دیگر هم استفاده بکنیم. هر کسی اسبابش را به دست بیاورد، قلق‌ها و لم‌ها را به دست بیاورد، میتواند با استفاده از آن اسباب حتی بدون ایمان به یک رزقهایی برسد. توی این دنیا، خدا به خاطر صفت رحمانیت، همه را برخوردار می‌کند. اما حرف مال آن دنیاست که فقط مؤمنین طبق صفت رحیمیت، از نعمات آخرتی برخوردارند. خوب اینجا جولانگاه غیرمؤمنین هست و آخرت جولانگاه مؤمنین هست. و با توجه به این نظر علامه که چه مؤمن چه کافر قلقها را اگر بلد باشند، میتوانند از همه چیز ارتزاق ببرند، میتونیم اینجوری آیه را معنی کنیم: اگر نبود که ما اراده کرده ایم مردم در برابر اسبابی که آنان را به زخارف دنیا می‌رساند یکسان نباشند، یعنی این سنت ماست که یکسان نباشند، اگر این سنت ما نبود، هرآینه برای کفار سقف‌هایی از نقره قرار می‌دادیم " لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُر بِالرَّحْمَنِ " این ل جواب لو، می‌گوید " وَلَوْ أَنَّ يَكُون النَّاسُ "

أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ " معمولاً لو که حرف شرطه، با ل که جواب آن است، می آید . لام جواب یا لام واقعه هم به آن گفته میشود . این لام سر لجعلنا، از این جملات شما زیاد شنیدید . مثلاً چی؟ (لولا علی لهلك العمر) (لو كان فيهما لفسدتا) (لولاك لما خلقت الافلاك) البته این حدیث کمی جای بحث دارد . خیلی هست، (لو أنزلنا هذا القرآن على جبل لرأيته). میگوید اگر نبود که سنت خدا اینجور بود، ما هر آینه " لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ (۳۳) " ما سقفهایی از نقره قرار می دادیم . معارج جمع معراج، معراج: نردبان، وسیله ارتقاء، وسیله صعود که اینها بر آن قرار بگیرند و موقعیت خودشان را تثبیت بکنند، کفار روز به روز بر ثروتشان اضافه بکنند یا (فَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ) و در سوره نور از این عبارات داریم.

و اما آیه بعدی " وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُورًا عَلَيْهَا يُتَكَيَّمُونَ (۳۴) وَزُخْرُفًا " این دورا باید با هم بخونیم، کلمه ابواب جمع باب جمع مکسره . کلمه سُرُر جمع سریر به معنای تخت. جمع مکسره . هر جفتشون نکره آمدند بدون الف و لام معرفه ، به منظور تعظیم و عظمت دادن.

کلمه "زخرف" طلا یا هر چیزی که مطلق زینت است . مزخرف یعنی حرفی که خودش پایه و اساسی ندارد، ما از کلمات و جملات دیگه استفاده میکنیم، بهش زینت میدیم تا مقبول واقع بشه، پس جملات مزخرف، جملات زینتیند . حالا بعداً در اصطلاح برداشت های غیر این هم داشتیم . ولی جملات مزخرف یعنی جملات زینت اندود . یعنی ما یک جمله ساده ای داریم، بیاییم از ضربالمثل استفاده بکنم، از کلمات بلیغ استفاده بکنم، این جمله را مزخرفش بکنم تا مقبول واقع بشه . نمیدانم چرا استفاده ی بد شد؟ چرا معنی بد ازش گرفته شد؟ الان میگویم حرف مزخرف یعنی حرف بی پایه و اساس، یعنی حرف بدون حق . در حالی که در واقع اینطور نیست " معارج " هم معنی کردم، یعنی درجات بالا.

"یظهرون" هم یعنی غلبه دادن، یعنی با این درجات، با این اسباب ارتقاء که هم معنوی و هم مادی هست، اینها بر دیگران غلبه داده می شدند، خدا اینجوری میکرد اگر اون سنت خودش نبود.

"سرر" جمع سریر؛ تخت که بر آنها تکیه می کردند . وَ زُخْرُفًا در واقع " ولجعلنا زخرفاً " بگیم یا مثلاً براشون طلا قرار می دادیم، یا ابزار طلایی قرار می دادیم، همه اینها " وَ زُخْرُفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا " اینجا قیافه حصره، چون آدات حصر داریم. یک "إن" هست که یه معنی نفی هست، مثلاً إن شبيهه " لیس " هست. "لما" به معنی "الا" است . لما سه تا معنی دارد: یکیش به معنای الا است که اینجا به کار رفته، سوره طارق به کار رفته به معنای الای استثنا. یکیش به معنای لمای وقتیته زمانیه هست یعنی به معنای زمانی که. لما به معنای زمانیه، در آیات قرآن کجاست؟ ولما فصل، ولما جاءهم به معنای زمانیکه. یک لما هم داریم لم و لما، که از آدات جزمه و روی فعل مضارع میاد و آن را به عقب برمی گرداند . فعل مضارع را ماضی میکند، ماضی نقلی می کنه لما. لم ماضی بعید می کنه و نفی می کنه البته . پس لما یا از آدات جزمه یا استثناست به معنی الّا یا به معنای ظرفیه، ظرفیه زمانیه یا وقتیته زمانیه . خوب اینجا به معنی الّا است . پس ترکیب إن و إلا، لا و الّا، ما و الّا از آدات حصرند، پس ما باید در معنی حصر بیاریم.

چجوری معنی کنیم؟ بگیم: این دنیا نیست جز متاع زوال پذیر "وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ (۳۵)" آخرت که همون زندگی آخرته، زندگی ای که توش سعادت و این زندگی فقط و فقط مخصوص متقینه .

و اما جمله بعدی " وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ (۳۶)" "یعش" از ریشه ی عشی. عَشَى يَعِشُ به این شکله. عَلِمَ يَعْلَم. عشا هم از اینه (مغرب و عشا). عشوهُ هم از این ریشه است به معنی باریک کردن گوشه چشم. این عشوهِ که ما می‌گیم به نوعی طنازی حساب میشه. بله، عشی و عشو یک اشتقاق دارند. عشا را هم از این گرفتند که علامه توی سوره آل عمران کامل به این می‌پردازه. عشا، عشوهِ، عشی همه به معنای تاریکی است و کوری، اگر برای چشم به کار ببریم، به معنای جمع شدن چشم هست، یعنی اگر من بخوام چیزی را نبینم، چشمم را می‌بندم یا گوشه اش را جمع می‌کنم. بعداً این حالت جمع کردن گوشه یک حالتی از طنازی و عشوهِ و کرشمه به کار رفت. به آن قسمت تاریک زمان در طول روز هم می‌گیم عشا. بله هم از ریشه عشو و هم عشی داریم، در اینجا عشی هست، همه اینها یک اشتقاق دارند. پس کسی که خودش را به کوری بزنه، "وَمَنْ يَعِشْ"، من، من شرطیه است. یعنی بوده جزم شده، آدات جزم آمده روش و جزم شده. هر کسی که خودش را به کوری بزند "عن ذکر الرحمن"، یعنی کسی که چشمش را روی حقایق ببندد "وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ" چه کار ما می‌کنیم؟ "نُقِضْ" جواب شرط "لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ" هر کی از یاد خدای رحمان خودش را به کوری بزند و شبیه کورها بشه، ما براش یک شیطانی را قرین می‌کنیم. شیطان هم لزوماً جن نیست اینجا. هر گونه شر را می‌گیم شیطان، شیطان یا از ریشه شَطَن است یا از ریشه شطط. یعنی پراکنده گو، یا شر هست. این شیطان مطلق شر است، نه این که یک جن همراهش باشه که مثلاً این خرافات که میگن طرف همزاد داره، نه از این حرفها نیست. یک شری را همراهش می‌کنیم. یعنی از خیر محرومه "فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ" یا مثلاً در جای دیگه سوره مریم "أَلَمْ تَرَ أَنَا أُرْسَلْنَا الشَّيَاطِينِ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَّزَّهُمْ أَزْأً (۸۳)" آیا ندیدی که ما بر کافرین شیاطین را نازل کردیم، فرو فرستادیم که آنها را تحریکشان بکنند. پس شیاطین مطلقه. مطلق شرهاست، نه صرفاً اجنه. کلمه "ذکر" را اگر به "رحمن" اضافه کرده یعنی یاد خدا، خودش یک رحمتی باشه، قرین هم یعنی مصاحبی است که هرگز جدا نمیشه، این چسبیده به ما، جفت ماست .

سوال: منظور از شر، میکروب؟ میکروبا همشون شر نیستند، ما میکروبهای مفید داریم. میتونیم بگیم میکروب بیماری زا، هر چیزی که شره، خودمون هم میتونیم شیطان باشیم. خوراکی می‌تونه شیطان باشه، پوشاک همینطور، هر چیزی که توش شره، می‌گیم شریر، یک موجود عدمی که وقتی خیر نیست، میاد جاشو پر می‌کنه. این شیاطین چه کار میکنند؟ "وَأِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ" هم در لیصدون برمیگردد به کسانی که وَمَنْ يَعِشْ. هم در إِنَّهُمْ برمیگردد به شیاطین. هم در لیصدون مفعول هست میشه همان هایی که وَمَنْ يَعِشْ.

چرا اینجا جمع آورد؟ آنجا مَنْ را مفرد آورد؟ به خاطر این که معنای مَنْ هم می‌تونه مفرد باشه و هم جمع. یعنی ما از این نوع آیات زیاد داریم. "سبیل" هم یعنی راه خدا، که همون دین توحیدی و دین اسلام است. "إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ". شیاطین میان چه کار می‌کنند؟ هر کسی را که از یاد خدا خودش را به کوری میزند، از ذکر منصرف می‌کنند و اینها فکر میکنند، می‌پندارند، برای خودشون اینجوری حساب می‌کنند که هدایت یافته اند "وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ (۳۷)" فکر میکنند که هدایت یافته هستند. وای به حال کسانی که خودشون

را به کوری میزنند. چه بلاهایی که سرشون میاد، چه قرین ها و چه صاحبانی پیدا خواهند کرد و چه تصورات غلطی از خودشون دارند. میتونیم مثال مذهبی نماها را بزنییم. فکر می کنند که هدایت یافته اند. عرض کردیم عشا، عشی، عشو، نوعی تاریکی و کوری و جمع شدن، کسی که چشمش را ببندد به روی یاد خدا، یعنی چی؟ نه اینکه زبانش ذکر نگه، نه، یا تسبیح دستش نباشه، یعنی خدا در زندگی حضور داشته باشه. اگر خدا در زندگی کسی حضور نداشته باشه، خوب معلومه دیگه، خدا که سراسر خیر و رحمته، خدا نباشه میشه شر، شر هم یعنی شیطان. همین که کسی از راه حق منصرف بشه و بعد فکر کند که راهش درسته، خودش نشانه های تفتیض هست یعنی همون " **تَفْتِیْضُ لَهُ شَیْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِیْنٌ ﴿۳۶﴾** " تفتیض از ریشه قیض هم به معنای تقدیره، هم به معنای بردن چیزی پیش کسی، یعنی ما قرین را می بریم پیشش، شیطان را قرینش می کنیم. هر کسی از ذکر خدا چشمش را ببندد، از ولایت خدا خارج میشه، تحت ولایت شیطان قرار میگیرد. دیگه اینها فطرتشون هم کور میشه، چشم دلشون کور میشه، باطل را حق میبیند و عاقبت به شر میشه، به این حالت میگیریم غطاء. " **الَّذِیْنَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي ﴿۱۰۱﴾** " {سوره مبارکه كهف} خیلی این آیات عجیبه که ما چند بار هم توی این کلاس بهش پرداختیم. سوره كهف آیات ۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵ اگر خوب ببینید، دقیقاً به همین مسأله اشاره میکنه. " **قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ﴿۱۰۳﴾** الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿۱۰۴﴾ " کسانی که در دنیا سعی میکنند، تلاش میکنند بعد فکر میکنند که کار خوبی میکنند، دارند خدمت میکنند، لطف هم میکنند و منتظر تشکر هم هستند. " **قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا** " که آیه قبلش هم همین را میگوید. آیه ۱۰۱ سوره كهف را هم ببینید " **الَّذِیْنَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي** " توی یک پوششیه چشمهاشون، یک غشایی و غطایی آمده روی چشمهاشون " **وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا** " دقت بکنید غشا با عشا دقیقاً اشتقاق دارند، یک پوشش، یک تاریکی. " **أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ** " کسانی که از ولایت خدا خارج شدند " **إِنَّا أَعْتَدْنَا لَهُمْ جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا ﴿۱۰۲﴾** **قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ﴿۱۰۳﴾** الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿۱۰۴﴾ " بعد نتیجه میگیره " **أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا ﴿۱۰۵﴾** " خیلی عجیبه، سوره كهف واقعا آدم را تکان میدهد این قسمت از آیاتش.

یا مثلاً سوره ق جزء ۲۶ " **قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطْعَيْتُهُ وَلَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ﴿۲۷﴾** قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ ﴿۲۸﴾ " که به همین مطلب اشاره می کند. شیطان آنجا میگوید: **قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطْعَيْتُهُ** خدایا من این را به طغیان نکشاندم، خودش در ضلال بعید بود. یعنی مصیبت ماجرا اینه که آن دنیا شیطان بد پشت ما را خالی می کند، یعنی اصلا از ما حمایت نمیکند. اگر ما در این دنیا میگیریم شیطان گولمون زد، اون دنیا اتفاقاً شیطان همه چیز را تکذیب می کند و اصلا گردن نمیگیره، میگه خودتون گول خوردید. از این آیات زیاد داریم. سوره ابراهیم آیه ۲۲ " **فَلَا تَلْمُزُونِي وَلَوْ مَوَّأْتُمْ أَنفُسَكُمْ** " من را سرزنش نکنید، خودتون را سرزنش کنید. من فکر میکنم برای امروز کافی باشه تا سر آیه ۳۸.

لِلّٰهِمَّ اجْعَلْنَا وَجِيهًا بِالْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ